



حسبه و شرایط

محتسب



سالیان درازی است که درس فقه حضرت آیه الله العظمی منتظری به عنوان یکی از عالی ترین و پراستفاده ترین درسهای خارج فقه حوزه علمیه قم بشمار می رود.

بحث در خصوص روش درسی معظم له که با برخورداری از ابتکارات خاصی، در میان سائر دروس خارج فقه و اصول و با داشتن امتیازات متعدد، ویژگی مخصوص به خود را داراست احتیاج به وقتی بیشتر و دقتی عمیق تر دارد. ، از جمله اینکه موضوعاتی را که برای تدریس معین همولامی کنند از موضوعات مستحدثه ای است که سابقه بحث کمتری داشته و جامعه نسبت به آن، احتیاج مبرمی دارد، و به اصطلاح از موضوعات روز بشمار می رود و کسی که در این درس حضور پیدا می کند علاوه بر اینکه مثل دیگر درسها - در صورت تلاش پی گیر و خستگی ناپذیر و صرف سالیان دراز و دیگر شرائط - می تواند به منابع فقهی اسلامی دسترسی پیدا کرده و طرز استنتاج حکم را از ادله اولیه به دست آورد، خواهد توانست با مشکلاتی که جامعه درگیر آنهاست، آشنا شده، تا از نیروی اجتهاد و علمی خود در مسیر اصلاح جامعه و خدمت به مردم استفاده کند.

هیئت تحریریه مجله نیز با توجه به این مطالب تصمیم گرفت تا سلسله درسهای معظم له در امور مربوطه بموضوعات روز را تنظیم و ترجمه کرده و در اختیار عموم قرار دهد، تا بدین وسیله در مسیر شناخت فرهنگ عالی اسلامی و انقلاب مقدس، قدمی برداشته باشد. و فعلاً از مسائل حسبه شروع می کنیم.

و اینک اولین قسمت آن:



حسبه و شرایط محتسب و فرق میان محتسب و متطوع

از اداره‌هایی که در دورانهای خلافت اسلامی، متداول و رایج بود، اداره حسبه بود که گاهی از آن با عنوان ولایت حسبه نام برده می‌شد، و تاریخ این اداره - همان طوری که بعداً خواهیم گفت - به عصر پیغمبر اسلام (ص) می‌رسد. وظیفه این اداره در اعصار خلافت اسلامی - بطور اجمال - امر به معروف و نهی از منکر در مراتب مختلف و به مفهوم وسیع آنها (که شامل مکروهات و مستحبات شرعی و عرفی می‌شد) بود، شاید هنوز هم در برخی از کشورها این اداره به همین اسم یا اسمی شبیه به آن، پیدا شود. وظائف این اداره در عصر کنونی در بیشتر کشورها، میان وزارتخانه‌های مختلف - که از قدرت اجرایی منسحب شده‌اند - تقسیم شده و قسمتی نیز به قوه قضائیه واگذار شده است. این اداره در سالهای اولیه خلافت اسلامی که از تشکیلات اداری ساده و بسیطی برخوردار بودند، زیر نظر و اشراف خود خلیفه و امام اعظم، اداره می‌شد و چه‌بسا شخص امام تصدی اکثر وظائف آن را به عهده می‌گرفت. اینک با بیان اجمالی به تعریف لغت حسبه و شرح وظائف محتسب می‌پردازیم:

* ۱- ابن اثیر در نهایی می‌گوید: حسبه اسمی از ماده احتساب است، چنانکه «عدة» از لغت «اعتداد» می‌باشد. و آن در مورد اعمال صالحه و کارهای ناپسند، عبارت است از مبادرت به طلب و تحصیل اجر و ثواب به وسیله صبر و شکیبائی در مقابل آن کارهای زشت و ناپسند و یا بوسیله انجام دادن انواع نیکوکاریها و اقدام به انجام آنها بر وجهی که مقرر شده برای بدست آوردن ثوابی که برای آن تعیین شده است!

* ۲- در صحاح اللغة چنین آمده: «احتسبت علیه کذا» یعنی نسبت به کارهایی که او انجام می‌داد اعتراض کرده و او را نهی از منکر کردم و ابن درید^۲ گفته: «احتسبت بکذا (طلبت) اجرا عندالله» یعنی از خدا بخاطر آن، مزد و ثواب طلب کردم، و «حسبه» (بالکسر) اسمی از این ماده می‌باشد. و به معنی مزد و پاداش و اجر است.

۱- نهاية ج ۱ ص ۳۸۲.

۲- کتاب البصيرة في اللغة از صفات ابن درید است.



* ۳- در مجمع البحرين گوید: «احتساب فلان» یعنی کاری را به خاطر خدا و به منظور رسیدن به ثواب آن انجام داد و «حسبه» که به معنی اجر و ثواب می‌باشد از همین باب است. و «حسبه» امر به معروف و نهی از منکر است و علماء در وجوب آن که آیا واجب عینی است یا کفائی؟ اختلاف کرده‌اند.^۱
و هر چند که اجتهاد در لغت صحیح نیست ولی احتمال دارد که حسبه از لغت محاسبه به معنی مراقبت و حسابرسی فردی از دیگری باشد و شاید حسیب به معنی محاسب نیز از این قبیل باشد چنانکه در قرآن مجید آمده است: وکفی بالله حسیباً (النساء / ۶).

* ۴- ابن اخوة در معالم القربة فی احکام الحسبة می‌گوید: حسبه از قواعد مربوط به امور دینی است و در صدر اول اسلام، به علت اینکه از مصالح عمومی بوده و ثواب زیادی بر آن وعده داده شده است، پیشوایان و رهبران، شخصاً اداره امور آن را به عهده می‌گرفتند.

و حسبه عبارت است از امر به معروف، وقتی که انجام کارهای نیک و پسندیده در جامعه به دست فراموشی سپرده شود، و نهی از منکر، وقتی که ارتکاب کارهای بد در اجتماع شیوع پیدا کند، و به معنی رسیدگی به اختلافات و اصلاح و آشتی‌دادن در میان مردم نیز می‌باشد، خداوند متعال می‌فرماید: لاخیر فی کثیر من نجویم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس.^۲

و محتسب کسی است که شخص امام و یا نائیش، او را برای نظارت در احوال مردم و کشف امور و مصالح عمومی آنان (از قبیل معاملات و خرید و فروش و غذا و لباس و آب و مسکن آنان و امور مربوط به راهها از جهت امنیت و غیره و امر آنها به معروف و نهیشان از منکر) تعیین و نصب کرده باشد.
و کسی می‌تواند از طرف حکومت محتسب شده و تصدی پست احتساب را به عهده بگیرد که:

۱- مسلمان ، ۲- آزاد، ۳- بالغ، ۴- عاقل، ۵- عادل، ۶- قادر، باشد. پس کودکان و دیوانگان و کفار نمی‌توانند متصدی این کار باشند، ولی غیر از این سه گروه، تمام افراد ملت - اگر چه از طرف دولت هم مأمور انجام وظائف حسبه نباشند - حتی

۱- ص ۱۰۶ چاپ قدیم.

۲- بسیاری از سخنان درگوشی مردم، خیر و فایده‌ای ندارد جز سخن کسانی که امر به دادن صدقه و یا انجام معروف و یا اصلاح بین‌الناس می‌کنند (النساء / ۱۱۴).



فساق و بندگان و زنان می‌توانند، این وظیفه را انجام دهند.^۱ البته روشن است این که گفت: «تمام افراد ملت می‌توانند این وظیفه را به عهده گیرند» منظورش این است که اشخاص، تطوعاً و بدون اینکه مأمور حکومت باشند، می‌توانند این کار را انجام دهند، پس با حرف قبلی او دایره بر اینکه انتخاب محتسب شرایط خاصی دارد، منافات ندارد.

و اینکه گفت: «در صدر اول اسلام، پیشوایان و رهبران شخصاً بر این کار مباشرت می‌کردند» این مطلبی است واضح و برای افرادی که به اخبار و تواریخ مراجعه کنند، بدیهی می‌باشد. و در آینده نزدیک مواردی را گوشزد خواهیم کرد.

* هـ کتابی در کتاب ترتیب الاداریه از کتاب تیسیر ابن سعید نقل می‌کند: حسب یکی از مهمترین و بزرگترین برنامه‌ریزیهای دینی است و برای اینکه مصالح عمومی و اجتماعی و فواید و منافع مهمی را دربردارد، خلفاء راشدین، خود تولیت امور آن را به عهده می‌گرفتند و با اینکه شخصاً به امور جهاد و تجهیز سپاه برای جنگ و مبارزه اشتغال داشتند، وظائف حسب را به عهده کسی نمی‌گذاشتند.^۲

و نیز در همان کتاب از کشف‌الظنون نقل می‌کند: علم احتساب از امور جاری در بین مردم کشور، بحث می‌کند، مثل معاملاتی که زندگی شهری ساز لحاظ جریان آن بر طبق یک قانون و دستورالعمل عادلانه بطوری که تراضی طرفین معامله را تضمین کند - بدون آن شکل نمی‌گیرد، و همچنین از تدبیر و اداره امور بندگان خدا بوسیله نهی از منکر و امر به معروف، البته به آن ترتیبی که خلیفه صلاح می‌داند، و بنحوی که به اختلاف و برتری‌جوئی مردم منجر نشود بحث می‌کند.

پاره‌ای از ادله و مبادی فقهی آن، مثل حرمت زنا و سرقت و قسمتی دیگر از امور استحضانی است که از نظر و رأی خلیفه نشأت می‌گیرد.

و هدف از آموختن علم احتساب، به دست آوردن توانائی کنترل امور کشور می‌باشد. و فائده آن جریان دادن امور کشور در مجاری آن به بهترین طرز ممکن است.

و این علم یکی از دقیق‌ترین علوم است و افرادی که دارای درک ناقد و حدس صحیح نباشند، نمی‌توانند آن را درک کنند، چون اشخاص و اوضاع و زمانهای یک کشور همواره بر یک روش کلی نیست بلکه برای هر زمان و برای هر وضعی، سیاستی خاص لازم است و آن (شناخت وضعیت اجتماعی هر عصر و تشخیص سیاست متناسب با آن وضعیت) یکی از مشکل‌ترین کارهاست، بدین جهت برای اداره امور آن، جز کسی که

۱- معالم القربة فی احکام الحبة ص
 ۲- ج ۱/۲۸۶.



دارای قدرت الهیه و بدور از هوی و هوس باشد، شایستگی ندارد^۱.

*** ۷- قاضی ابویعلی می گوید:**

حسبه عبارت است از امر به معروف، وقتی که ترك کردن معروف شیوع پیدا کند، و نهی از منکر، موقعی که ارتکاب منکر ظاهر شده و افراد علناً و متجاهراً آن را انجام دهند و این (امر به معروف و نهی از منکر) اگرچه از هر مسلمانی که آن را بجا آورد صحیح است، ولی محتسب (کسی که دولت، نظارت بر اجرای صحیح امور حسبه را به عهده او گذاشته) با متطوع (کسی که خودش بدون اینکه کسی و یا دولتی این وظیفه را به عهده او گذاشته باشد و برحسب وظیفه شرعی، خود به این کار می پردازد) در نه جهت با هم فرق دارند:

□ ۱- امر به معروف و نهی از منکر برای محتسب به حکم ولی و مقام ولایت، واجب عینی است و نمی تواند آن را انجام ندهد و لکن وجوبش برای غیر محتسب بنحو وجوب کفائی است.

□ ۲- اقدام محتسب به امر به معروف و نهی از منکر از وظائف شغلی او بوده و جایز نیست به جهت اشتغال به عمل دیگری آن را ترك کند ولی چون این کار برای متطوع يك امر استحبابی است، می تواند آن را به جهت انجام کار دیگری، ترك کند. ولی به نظر می رسد که این، مطلب صحیحی نباشد چون اگر فردی مشاهده کند که محتسب به علی نمی تواند وظیفه خود را انجام دهد و اگر او هم این وظیفه را به عهده نگیرد اختلالی در کارهای عمومی اجتماع بوجود می آید، شاید انجام دادن این کار در این فرض برای او واجب عینی باشد.

□ ۳- محتسب بدین سمت منصوب شده که در حدود اختیاراتش مورد مراجعات مردم قرار گرفته و شکایات، پیش او مطرح گردد و لکن متطوع از این جهت، وظیفه ای ندارد.

□ ۴- بر محتسب واجب است که به شکایت شاکیان و مراجعه کنندگان، رسیدگی کند، ولی بر متطوع چنین رسیدگی واجب نیست.

□ ۵- محتسب موظف است از منکراتی که آشکارا به عمل می آید و همچنین از معروفی که آشکارا ترك می شود، تفتیش کرده تا مرتکب منکر را نهی از منکر و تارك معروف را امر به معروف کند ولی تفتیش و جستجو از وظائف متطوع نیست.

□ ۶- محتسب می تواند برای انجام کارهایی که به تنهایی از عهده آنها بر نمی آید اشخاصی را به عنوان همکاری با خود به کمک طلبیده و یا آنها را استخدام کند تا بدین وسیله در کار خویش دارای قدرت و تسلط بیشتری باشد، زیرا او برای این کار

۱- تراتیب الاداریة ج ۱ ص ۲۸۷.



منصوب شده و مأموریتش انجام آن است، ولیکن متطوع نمی‌تواند کسی را برای امر به معروف و نهی از منکر استخدام کرده و یا به کسی چنین مأموریتی بدهد.

ولیکن این گفته بنظر ما صحیح نمی‌آید زیرا اگر متطوع بتواند با کمک طلبین افرادی امر بمرعوف و یا نهی از منکر بکند، این چه اشکالی دارد؟

□ ۷- محتسب می‌تواند افرادی را که آشکارا مرتکب منکرات می‌شوند، تنبیه تأدیبی کند البته حق تنبیه افراد به اندازه حدود شرعی (یعنی مجازاتهای تعیین شده در قانون یا شرع) را ندارد ولی متطوع حق تنبیه تأدیبی را ندارد.

□ ۸- محتسب می‌تواند در مقابل کارهای محوله از دولت (بیت‌المال) حقوق دریافت دارد ولی متطوع چنین حقی ندارد.

□ ۹- بر محتسب لازم است در امور عرفی (نه شرعی) اعمال اجتهاد و رأی کند، مانند تعیین بساط و جاهای اهل بازار و اجازه ایجاد بانک برای ساختمانها و امثال آن و طبق نظر خود آن چه را که مفید می‌داند اجازه دهد و آن چه را که مضر بداند برچیند، ولیکن متطوع چنین حقی ندارد.

پس میان متصدی حسبه - ولو به معنی امر به معروف و نهی از منکر باشد - و غیر او - که امر به معروف و نهی از منکر بر او جایز است - با این نه جهت می‌توان فرق گذاشت.

از (دیگر) شرایط متصدی حسبه، این است که باید آگاه، عادل و صاحب نظر (در کار خود) و قاطع و سختگیر در امور دینی بوده و شناخت کامل از منکرات ظاهریه داشته باشد.

ولی در اینکه آیا بر او لازم است که در مسائل و احکام دینی دارای قدرت اجتهاد باشد تا از نظر خود استفاده کند یا نه؟ دو احتمال وجود دارد:

۱- ممکن است چنین اجتهادی بر او لازم باشد.

۲- ممکن است بگوئیم: اگر بر منکراتی که مورد قبول همه فقهاست، عارف باشد، چنین شرطی درباره او لازم نباشد.

بیان ما و ردی نیز در الاحکام السلطانیة ص ۲۴۰ به همین منوال است.

البته ما در بعضی از موارد نه گانه مذکور نظر موافقی نداریم، مخصوصاً همانطوریکه گفتیم در وجه دوم و ششم.

برخی از مواردی که رسول خدا (ص) یا امیر المؤمنین (ع) حسبه را شخصاً به عهده گرفته و یا به عهده فردی دیگر گذاشته اند:

۱- الاحکام السلطانیة از قاضی ابویعلی الفراء ص ۲۸۴.



* ۱- ان رسول الله (ص) مر بالمحتكرين فامر بحكرتهم ان تخرج الي بطون الاسواق و حيث تنظر الابصار اليها.

روزی پیغمبر اکرم (ص) با محتکرین برخورد کرده و فرمود تا آنچه را که احتکار کرده‌اند در وسط بازارها و در محلی که مورد دید همه باشد، به مردم عرضه دارند^۱

* ۲- فی رواية حذيفة بن منصور : ان رسول الله (ص) قال : يا فلان ان المسلمين ذكروا ان الطعام قدنفد الاثنى عندك فاخرجه و بهه كيف شئت.

در روایت حذیفه بن منصور آمده : که رسول خدا فرمودند فلانی، مسلمانان می‌گویند، مواد غذایی نایاب شده مگر مقداری که پیش توست، آن را به بازار بیاور و به هر کیفیتی که می‌خواهی بفروش^۲.

* ۳- و فی خبر ابن ابی یغفور عن ابی عبدالله (ع) قال : جاء رجل الى النبي (ص) فقال: يا رسول الله اني سألت رجلا بوجه الله فضربنى خمسة اسواط؟ فضربه النبي (ص) خمسة اسواط اخرى و قال: سل بوجهك اللثيم.

درخبر ابن ابی یغفور از حضرت صادق (ع) آمده : مردی پیش رسول خدا (ص) آمد و گفت یا رسول الله (ص) من به مردی گفتم که برای خاطر خدا کمکی به من بکن و او پنج تازیانه به من زد، حضرت پنج تازیانه دیگر به او می‌زنند. و می‌فرماید برای خاطر شخص لثیم خودت کمک بگیر^۳.

* ۴- و فی خبر سعد الأسکاف عن ابی جعفر (ع) قال: مر النبي (ص) فی سوق المدينة بطعام فقال لصاحبه : ما اری طعامك الاطيباً، و سأله عن سعره، فاوحى الله عزوجل اليه ان يدس (يدير - ييب) يده فی الطعام ففعل فاخرج طعاما رديا، فقال لصاحبه : «ما اراك الا و قد جمعت خيانة و غشاً للمسلمين» .

درخبر سعد اسکاف از امام باقر (ع) نقل شده که حضرت فرمود : رسول خدا (ص) در بازار مدینه گنجمی را دید، به فروشنده آن فرمود: گندمت را پاک و پاکیزه می‌بینم و سپس از قیمت آن سؤال کرد، به قلب حضرت الهام شد که دستش را در گندم فروبرد (و آن را امتحان کند) و چون دست در میان گندم فروبردند از میان آن نوع بدی ازگندم را بیرون آورده و به فروشنده فرمودند : تو خائن و متقلب بر مسلمانان هستی^۴.

* ۵- و فی سنن الترمذی بسنده عن ابی هريرة ان رسول الله (ص) مر علی

۱- وسائل الشیعة ج ۱۲ ص ۳۱۷.

۲- وسائل الشیعة ج ۱۲ ص ۳۱۷.

۳- وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۵۷۷.

۴- وسائل الشیعة ج ۱۲ ص ۲۱۰.



صبرة من طعام فادخل يده فيها فنالت اصابعه بللا فقال : يا صاحب الطعام ما هذا؟
قال : اصابته السماء يا رسول الله، قال : «افلا جعلته فوق الطعام حتى يراه الناس» ثم قال:
«من غش فليس منا» .

در سنن ترمذی از ابوهریره نقل شده که گفت: رسول خدا (ص) مقداری گندم دردکانی دیدند، چون دستشان را در آن فروبردند، انگشتان حضرت تر شد، از صاحبش پرسید که این چیست؟ فروشنده جواب داد که باران خورده است، حضرت فرمودند: چرا قسمت خیس شده را در روی، قرار ندادی تا مردم آن را ببینند؟ سپس گفتند: هرکس (در بیع و شراء) با مسلمانان تقلب کند از ما (مسلمانان) نیست .^۱

* ۶- و فی سنن ابی داود بسنده عن ابی هریره ان رسول الله (ص) مر برجل یبوع طعاماً فسأله : «کیف تبیع؟» فاخبره، فاوحی الیه ان ادخل یدک فیه، فادخل یده فیه فاذأ هومبلول : فقال رسول الله (ص) : «لیس منا من غش» .

در سنن ابو داود از ابوهریره روایت می کند که: رسول خدا (ص) به مردی که گندم می فروخت برخورد کردند و از او پرسیدند: چگونه می فروشی، آن مرد نحوه فروش خود را به عرض حضرت رساند، به حضرت الهام شد که دست در داخل گندم فروبرده و آن را امتحان کند، و چون حضرت دست در لابلای آن فروبردند ملاحظه کردند که قسمت داخلی آن خیس است، پس خطاب به آن مرد فرمودند: هرکس تقلب کند از ما (مسلمانان) نیست .^۲

* ۷- و فی کنز العمال عن محمد بن راشد قال: سمعت مکحولاً یقول : مر رسول الله (ص) برجل یبوع طعاماً قد خلط جیداً بقبیح، فقال له النبی (ص): ما حملك علی ما صنعت؟ فقال : اردت ان ینفق فقال له النبی (ص): «میزکل واحد منهما علی حدة، لیس فی دیننا غش» .

در کنز العمال از محمد بن راشد نقل کرده که گفت از مکحول شنیدم که می گفت: رسول خدا بر مردی که فروشنده گندم بود و جنس خوب و بد را با هم مخلوط کرده بود، برخورد کرده و به او فرمودند: چه چیز باعث شد که چنین کاری بکنی؟ جواب داد، خواستم (در اثر پائین بودن قیمت) رواج پیدا کرده و به فروش برود حضرت گفتند: خوب و بد آن را از هم جداکن، در دین ما تقلب (روا) نیست .

* ۸- و فی صحیح البخاری بسنده عن ابن عمر: انهم كانوا یشترون الطعام من الرکبان علی عهد النبی (ص) فبیعت علیهم من یمنعهم ان یمیوه حیث اشتروه حتی

۱- سنن ترمذی ج ۲ ص ۳۸۹.

۲- سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۴۴.

۳- عب - الحدیث ۹۹۷۴.



ينقلوه حيث يباع الطعام .

در صحيح بخاری از ابن عمر نقل کرده که مردم در زمان رسول خدا (ص) از مسافرين، (قبل از اینکه وارد شهر شوند با زبان بازی و اینکه این جنسها ديگر مشتری ندارد و قيمتشان تنزل کرده و غالباً بدون توزين) مواد غذائی می خریدند حضرت فردی را فرستاد تا مانع فروش آنها شده تا آن را به بازار منتقل کرده و آن جا به فروش برسانند.

*** ۹- وفيه ايضاً بسنده عن سالم بن عبدالله عن ابيه قال : رأيت الذين يشترون الطعام مجازفة يضربون على عهد رسول الله (ص) ان يبيعوه حتى يؤووه الى رحالهم.** و نیز در همان کتاب از سالم بن عبدالله، آنها از پدرش نقل می کند که می گفت: در زمان رسول خدا (ص)، کسانی را که مواد غذائی را بدون کیل و وزن و بطور تخمینی می فروختند، مورد تنبیه قرار می دادند تا آن را در حالت عادی عرضه کنند.

و روی نحوه عن سالم عن ابن عمر ايضاً (ص ۱۶)

*** ۱۰- و في الترتيب الادارية للكتاني عن ابن عبدالبرفي الاستيعاب: «استعمل رسول الله (ص) سعيد بن سعيد بن العاص بعد الفتح على سوق مكة».** در کتاب ترتیب الاداریه از ابن عبدالبر در - کتاب استيعاب نقل می کند که: پیغمبر اکرم (ص) سعيد بن سعيد بن العاص را بعد از فتح مکه به نظارت در امور بازار (و کسب و کار بازارهای مکه گماشت).

*** ۱۱- وفيه ايضاً عن الاستيعاب : «سراء بنت نهيك الاسديّة ادرکت النبي (ص) و عمرت و كانت تمر في الاسواق تأمر بالمعروف و تنهى عن المنكر و تنهى الناس عن ذلك بسوط معها».**

و باز در همان کتاب از استيعاب نقل می کند که : سراء دختر نهيك اسدی که پیغمبر اکرم (ص) را درك کرده و عمر زیادی نمود، در بازارها می گشت و امر به معروف و نهی از منکر می نمود و مردم را با تازیانه ای که همراه داشت (پس معلوم می شود که از طرف حکومت بوده) از منکرات باز می داشت.^۴ و لکن بعضی ها گفته اند که محتسب بودن نامبرده در زمان رسول خدا (ص) نبود بلکه در زمان عمر بوده است، از قاضی ابن سعید نقل شده که مأموریت این بانو درباره امر خاصی بوده که به زنان مربوط می شده است.

*** ۱۲- و في كنز العمال عن ابي سعيد قال : مر النبي (ص) بسلاخ و هو يسلاخ**

۱- صحيح بخاری ج ۲ ص ۱۴ کتاب البيوع باب ۴۹.

۲- ج ۲ ص ۱۵ کتاب البيوع باب ۵۴.

۳- ج ۱ ص ۲۸۵.

۴- ج ۱ ص ۲۸۵.



شاة و هو ينفخ فيها فقال : «ليس منا من غشناو دحس بينن جلدھا ولحمھا ولم یمس ماء» .

در کنزالعمال از ابوسعید نقل می‌کند که : عبور پیغمبر اکرم (ص) بر سلاخی افتاد که گوسفندی را سلاخی کرده و در آن می‌دمید، حضرت به او فرمود : کسی که بر مسلمانان قلب کند از ما نیست^۱.

* ۱۳- و فيه ايضاً عن كليب بن وائل الازدي قال : رأيت علي بن ابيطالب مر بالقصابين فقال: «يا معشر القصابين لا تنفجوا، فمن نفخ اللحم فليس منا» .

و نیز در همان کتاب از کلب بن وائل ازدی روایت کرده که می‌گفت: علی بن ابیطالب (ع) را دیدم که از مقابل قصابها عبور کرده می‌فرمود: ای قصابان در میان گوشت گوسفند ندمید و هرکس چنین کاری بکند از ما مسلمانان نیست^۲.

* ۱۴- و امر امير المؤمنين (ع) مالكا بضع التجار من الاحتكار و معاقبة من قارف الحكرة بعدنهيہ.

امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر دستور داد تا بازرگانان را از احتکار جلوگیری کند و کسانی را که پس از نهی او به احتکار دست می‌زنند، تحت پیگرد قانونی قرار دهد^۳.

* ۱۵- و امر (ع) رفاعة قاضيه علي الاهواز بالنهي عن الاحتكار و انه من ركب فوجهه و عاقبه باظهارها احتكر.

امیرالمؤمنین (ع) به رفاعه - که از طرف حضرت به قضاوت اهواز منصوب شده بود- دستور دادند که از احتکار جلوگیری کند و کسانی را که مرتکب احتکار می‌شوند مجازات کرده و با بیرون آوردن اشیاء احتکار شده آنها را تنبیه نماید^۴.

* ۱۶- و في المحلى لابن حزم عن حبيش قال: «احرق لي علي بن ابيطالب (ع) بيارد بالسوادكنت احتكرتها لو تركها لربحت فيها مثل عطاء الكوفة» .

ابن حزم در المحلی از حبیش روایت می‌کند که او گفت: علی بن ابی طالب (ع) خرمناهی را که در عراق احتکار کرده بودم آتش زد و اگر آنها را از بین نمی‌برد به اندازه مالیات کوفه، سود می‌بردم .

* ۱۷- و فيه ايضاً بسنده عن ابي الحكم : «ان علي بن ابيطالب (ع) احرق

۱- کنزالعمال کر حدیث ۹۹۷۲.

۲- کنزالعمال عب حدیث ۹۹۶۹.

۳- نهج البلاغه نامه ۵۳.

۴- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۳۶.

۵- المحلی لابن حزم ج ۶ ص ۶۵ مآله ۱۰۶۷.



طعاماً احتكر بمائة الف .»

و نیز در همان کتاب از ابی‌الحکم نقل می‌کند که علی بن ابیطالب (ع) گندمهای احتکارشده‌ای به ارزش یکصد هزار را آتش زد.^۱
و ظاهر این است که هر دو یک حدیث باشند.

*** ۱۸- و فی خبر حبابة الوالیه قالت: «رأیت امیر المؤمنین (ع) فی شرطة الخیص و معه درة لها سبابتان یضرب بها بیاعی الجری والمارهای والزمار»**
و در حدیث الوالییه آمده است که گفت: حضرت امیر (ع) را در اداره شرطه دیدم، شلاق دو شقه در دست داشت و با آن فروشندهگان ماهیه‌های بی‌فلس و حرام و مارهای و ماهی خاردار را تنبیه می‌کرد.^۲

*** ۱۹- و فی خبر رزین قال: «كنت أتوضأ فی میضأة الكوفة فإذا رجل قد جاء فوضع نعلیه و وضع درته فوقها، ثم دنا فتوضأ معی فزحمته حتی وقع علی یدیه فقام فتوضأ فلما فرغ ضرب رأسی بالدرة - ثلاثا - ثم قال: ایاک ان تدفع فتکسر فتغرم، فقلت: من هنا؟ فقالوا: امیر المؤمنین، فذهبت اعترض الیه فضضی ولم یلتفت الی.»**

در خبر رزین آمده است که گفت: در وضوخانه کوفه وضوء می‌گرفتم، مردی آمد و کفشهایش را کناری گذاشته و تازیانه‌اش را هم روی آنها قرار داد، سپس پیش آمد تا وضوء بگیرد، بر او فشار آوردم و بر روی دودستش بر زمین افتاد و بعد بلند شده و وضوء ساخت، پس از آنکه وضویش تمام شد با آن تازیانه، سه مرتبه بر سرم زده و گفت، فشار نده، چون دست و پای مردم می‌شکند، آن وقت باید جریمه بپردازد.
سؤال کردم این مرد کیست؟ گفتند: امیر المؤمنین است، پیش رفتم عنوخواهی کنم ولی به راه افتاده بود و متوجه من نشد.^۳

*** ۲۰- و فی خبر طلحة بن زید عن ابی عبدالله (ع): «ان امیر المؤمنین (ع) اتی برجل عبث بذکره فضرب یدیه حتی احمرت ثم زوجه من بیت المال.»**
طلحة بن زید از امام صادق (ع) نقل می‌کند که: مردی را پیش حضرت امیر (ع) آوردند که با آلتش بازی می‌کرد (استمناء می‌نمود) حضرت چنان به دستش زد که سرخ شد و سپس مخارج ازدواج او را از بیت‌المال پرداخت کرده و برای او همسری اختیار کرد.^۴

*** ۲۱- و فی خبر زراة عن ابی جعفر (ع) قال: «ان علیا (ع) اتی برجل عبث**

۱- المحلی لابن حزم ج ۶ ص ۶۵ ساله ۱۰۶۷.

۲- وسائل ج ۱۶ ص ۳۳۲.

۳- وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۵۸۳.

۴- وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۵۷۴.



بذکره حتی انزل فضرِب یدہ حتی احمرت، قال : ولا اعلمہ الاقال : و زوجہ من بیت المال المسلمین .»

زراره از امام باقر (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: مردی را که با دستش استمناء کرده بود خدمت حضرت آوردند، حضرت به دستش چنان شلاق زد که دستش قرمز شد و بعداً هزینه ازدواج او را از بیت‌المال پرداخت کرد.^۱

* ۲۲- و فی صحیحۃ هشام بن سالم عن ابی عبدالله (ع) : «ان امیر المؤمنین (ع) رأی قاصاً فی المسجد فضرِبہ بالدرة و طرده .»

هشام بن سالم از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمود: امیرالمؤمنین مرد قصابی را در مسجد دید (که قصابی می‌کند) او را با تازیانه زده و از مسجد بیرون کرد.^۲

* ۲۳- و فی خبر السکونی عن ابی عبدالله (ع) قال: «اتی امیر المؤمنین (ع) برجل نصرانی کان اسلم و معہ خزیر قدشواه وادرجه بریحان، قال : ما حملک علی هذا؟ قال الرجل : مرضت فقرمت الی اللحم، فقال : این انت عن لحم الماعز فکان حتی شغیر بیوله .»

سکونی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که حضرت گفتند: مرد نصرانی‌ای را که تازه مسلمان شده بود خدمت حضرت آوردند، (گوشت) خوکی را بریان کرده و روی آن را با سبزی پوشانیده بود. حضرت پرسیدند: (تو که مسلمان شدی پس) چه‌عاملی باعث شد این کار را بکنی؟ مرد جواب داد: مریض بودم و تازه خوب شدم و احتیاج زیادی به خوردن گوشت دارم، حضرت فرمودند: چرا از گوشت گوسفند (بز) استفاده نکردی؟ و سپس گفتند اگر آن گوشت را می‌خوردی، بر تو حد جاری می‌کردم ولی ترا تنبیه خواهم کرد تا دوباره این کار را انجام ندهی. و موقعی که حضرت او را تنبیه نمود، شلوار خود را خیس کرد.^۳

قرم الی اللحم : یعنی اشتهايش چنان شدید شد که نتوانست در مقابل آن صبر کند.
شغیر الکلک : یعنی سگ پای خود را بلند کرد تا بول کند.

* ۲۴- و فی خبر السکونی ایضاً عن ابی عبدالله (ع) : «ان امیر المؤمنین (ع) القی صبیان الکتاب الواحهم بین یدیه لیخیر بینهم، فقال (ع) : اما انها حکومت، والجور فیها کالجور فی الحکم، ابلغوا معلمکم : ان ضربکم فوق ثلاث ضربات

- ۱- وسائل الشیمة ج ۱۸ ص ۵۷۵.
- ۲- وسائل الشیمة ج ۱۸ ص ۵۷۸.
- ۳- وسائل الشیمة ج ۱۸ ص ۵۸۰.



فی الادب اقتص منه.



در خبر سکونی از امام صادق (ع) روایت شده که امام فرمودند: بجهائی که تمرین خط نویسی می‌کردند، نوشته‌های خود را خدمت امیرالمؤمنین (ع) آوردند که ایشان بهترین خط را تعیین کنند، حضرت فرمودند: این یک نوع دآوری است و ستم رواداشتن در آن مثل ستم در قضاوت است و از قول من به معلم، خود بگوئید که اگر شما را به عنوان تأدیب، بیش از سه ضربه کتک بزنند، مورد قصاص قرار خواهد گرفت.

* ۴۵- و فی الوسائل عن الكلینی والشیخ بسندهما عن جابر عن ابی جعفر (ع) قال : كان امیرالمؤمنین (ع) عندكم بالكوفة یغندی كل یوم بكرة من القصر فیطوف فی اسواق الكوفة سوقاً سوقاً، و معه الدرّة علی عاتقه و كان لها طرفان، و كانت تسمی السیبة فیقف علی اهل كل سوق فینادی: «یا معشر التجار اتقوا الله» فاذا سمعوا صوته القواما بایدهم وارعوا الیه بقلوبهم و سمعوا بأذانهم فیقول: «قدموا الاستخارة، و تبرکوا بالسهولة، و اقتربوا من المتباعین، و تزینوا بالحلم، و تناهوا عن الیمین، و جانبوا الکذب، و تجافوا عن الظلم، و انصفوا المظلومین، و لاتقربوا الربا، و اوفوا الکیل و المیزان، و لا تبخسوا الناس اشیائهم و لاتعتثوا فی الارض مفسدین».

فیطوف فی جمیع اسواق الكوفة ثم یرجع فیقعده للناس، و روى عن الصدوق بسنده عن محمد بن قیس عن ابی جعفر (ع) نحوه.

کلینی و شیخ طوسی از جابر از امام باقر (ع) نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین (ع) در کوفه پیش روی شما، هر روز، صبح‌زود از مرکز خلافت خود بیرون آمده و بازارهای کوفه را در حالی که تازیانه‌ای همراه داشتند - که دوسر داشت و به آن سیبه می‌گفتند - بازار به بازار می‌گشت و در مقابل هر بازاری می‌ایستاد و خطاب به تجار می‌فرمود:

ای کاسیها از خدا بترسید.
و تجار وقتی صدای آن حضرت را می‌شنیدند هرچه در دست داشتند به زمین گذاشته و از صمیم قلب متوجه فرمایشات حضرتش می‌گشتند که می‌فرمود:
مشورت و استشاره را - بر همه چیز - مقدم دارید، با سهل معامله بودن و آسان گرفتن - در خرید و فروش به امواتان - برکت دهید و با خریداران با مهربانی و شفقت برخورد کنید، (اخلاق) خود را با بردباری زینت دهید و از قسم خوردن دوری جسته و از دروغ گوئی دور باشید، از ظلم کناره‌جویی کرده و با ستم‌دیدگان با عدل و انصاف برخورد کنید، دور و بر را نگریدید و در اندازه‌گیری و وزن کردن کم نگذاشته و از مقدار آن کم نکنید و اجناس مردم را با حرام آلوده نساخته و خود را از مفسدین روی زمین فرار ندهید.

— وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۵۸۲.



و بدین نحو بتمام بازارها یکی پس از دیگری، سر می‌زدند و سپس برمی‌گشتند و برای رسیدگی به مراجعات مردم آماده می‌شدند.^۱

مرحوم صدوق با سند خود از محمد بن قیس او هم از امام باقر (ع)، عین همین روایت را نقل کرده است.^۲

در حاشیه فروع کافی آمده است که «سبیه» یعنی شقه و دوتکه شدن است و چون تازیانه حضرت دوسر و دوشعبه داشت بدین جهت به آن «سبیه» می‌گفتند^۳

«ارعوا الیه بقلوبهم» از «ارعیة سمعی» گرفته شده و به معنی گوش فرادادن است.

* ۲۶- و فی المستدرک عن کتاب الغارات بسنده ابی سعید قال: کان علی (ع) یاتی السوق فیقول: یا اهل السوق اتقوا الله و ایاکم و الحلف فانه ینفق السلعة و یمحق البرکة فان التاجر فاجر الامن اخذ الحق واعطاه، السلام علیکم، ثم یمکث الایام ثم یاتی فیقول مثل مقالته فکان اذا جاء قالوا: قد جاء المرء شکنبه فکان یرجع الی سرته فیقول: «اذا جئت قالوا: قد جاء المرء شکنبه فما یعنون بذلك؟» قال: یقولون: قد جاء عظیم البطن، فیقول: اسفله طعام و اعلاه علم.

مرحوم محدث نوری از کتاب غارات از ابن سعید نقل می‌کنند که:
 علی علیه السلام معمولاً به بازار آمده و خطاب به اهل بازار می‌فرمودند:
 ای اهل بازار از خدا بترسید، مبادا قسم بخورید که قسم خوردن سرمایه را نابود کرده و برکت را از بین می‌برد، تاجر اگر (از راه) حق نفروشد فاجر است، و بعد از گذشت چند روز دوباره به بازار آمده و عین همان فرمایشات را می‌فرمود...^۴

* ۲۷- و فی دعائم الاسلام عن علی (ع) انه کان یمشی فی الاسواق و ینبذ درة یضرب بها من وجد من مطفف او غاش فی تجارة المسلمین، قال الاصبغ: قلت له یوماً انا اکفیک هذا یا امیر المؤمنین و اجلس فی بیتک قال: مانصحتنی یا اصبغ، و کان یرکب بغلة رسول الله (ص) الشهباء و یطوف فی الاسواق سوقاً سوقاً فاتی یوماً طاق اللحمین فقال: یا معشر القصابین لاتعجلوا الانفس قبل ان تزھق، و ایاکم و النفع فی اللحم، ثم اتی الی التمارین فقال: اظھروا من ردی بیعکم ماتظھرون من جیده، ثم اتی الی السماکین، فقال: لاتبیعوا الاطیبا و ایاکم و ما طفا، ثم اتی الكناسة و فیها من انواع التجارة من نخاس و قماط و بائع ابل و صیرفی و بزاز و خیاط فنادی

۱- وسائل ج ۱۲ ص ۲۸۴.

۲- من لایضره الفقیه ج ۳ ص ۱۲۰.

۳- فروع کافی ج ۵ ص ۱۵۹.

۴- مستدرک ج ۲ ص ۴۶۳.



**باعلی صوت: یا معشر التجاران اسواقکم هذه تحضرها الایمان فشبوا ایمانکم بالصدقة،
وکفوا عن الحلف فان الله تبارک و تعالی لاتقدس من حلف باسمه کاذبا.**

در دعائم الاسلام از امیرالمؤمنین (ع) روایت می‌کند که آن حضرت درحالی که تازیانه‌ای به دست می‌گرفت در بازارها به راه می‌افتاد و کسانی را که در خرید و فروش مسلمین کم‌فروشی و یا تقلب می‌کردند با آن تنبیه می‌کرد. اصیغ نقل می‌کند که روزی به حضرتش گفتم: شما در منزل بنشینید و من عوض شما این کار را انجام می‌دهم، فرمودند: ای اصیغ این چه نصیحت و خیرخواهی است؟! آن حضرت، مرکب رسول خدا (ص) یعنی «شهباء» را سوار می‌شد و تمام بازارها را یکی از پس دیگری زیر پا می‌گذاشت، روزی به سرای گوشت‌فروشان آمد، و فرمودند: ای قصابان در کار گوسفندان شتاب مکنید و پس از ذبح بگذارید روح از بدنشان بیرون رود، مبادا بر گوشت بدمید، سپس به بازار خرمافروشان رفته و فرمودند: هر دو جنس خوب و بد خرما را در معرض دید مشتری قرار دهید و بعد در بین ماهی‌فروشها رفته و گفتند: جز ماهی حلال‌گوشت نخرید و از فروش ماهیهائی که در دریا مرده و موج آب آنها را بیرون انداخته، خودداری کنید، سپس به کناسه آمدند که در آن جا اجناس مختلفی خرید و فروش می‌شد و خطاب به خریداران و فروشندگان گفتند: ای بازرگانان، قسم‌خوردن در این بازارها رایج شده، قسم‌هایتان را با دادن صدقه جبران نمائید و از قسم‌خوردن خودداری کنید که خداوند متعال منزّه و پاک نخواهد کرد کسی را که قسم‌دروغ خورده باشد.

*** ۲۸- وعن الصدوق باسناده الی قضايا امیرالمؤمنین (ع) ان رجلا قال له :**

ان هذا زعم انه احتلم بامی، فقال (ع) : ان الحلم بمنزلة الظل : فان شئت جلدت لك ظله: ثم قال : لکنی اؤدبه لئلا يعود یؤذی المسلمین.

و فی صحیححه الحسین بن ابی العلاء عن ابی عبدالله (ع) نحوه و قال : «فضره ضرباً وجیعاً».

از مرحوم صدوق در ضمن قضاوت‌های امیرالمؤمنین (ع) روایت شده: مردی به حضرتش گفت: این مرد خواب‌بیده که با مادر من هم‌بستر شده، حضرت فرمودند: خواب به منزله سایه است، اگر می‌خواهی سایه او را شلاق بزنی، ولی او را تنبیه تأدیبی می‌کنم تا (با بازگو کردن این نوع قضایا) مسلمانان را اذیت نکند.^۲ و در روایت صحیححه حسین بن علاء، مثل همین مطلب نقل شده و اضافه کرده: او را تنبیه شدیدی کرد.^۳

* * *

۱- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۳۸.

۲- وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۴۵۸.

۳- وسائل الشیعة ج ۱ ص ۴۵۸.



* ۳۹- وفي التراتيب الادارية عن عبد بن حميد في سنده عن مطرف قال : «خرجت من المسجد فاذا رجل ينادى من خلقي : ارفع ازارك فانه اتقى لثوبك و ابقي له. فمشيت خلفه و هو بين يدي مؤتزر بازار مرتد برداء و معه الدرّة كانه اعرابي بدوي، فقلت: من هذا فقال لي رجل : هذا علي بن ابيطالب امير المؤمنين حتى انتهى الي الابل فقال : بيعوا ولا تحلفوا فان اليمين تنفق السلعة وتمحق البركة. ثم اتى الي اصحاب التمر فاذا خادم يبيكي، فقال : ما يبكيك؟ قال : باعني هذا الرجل تمراً بدرهم فرده علي مولاي. فقال له علي (ع) : خذ تمرك و اعطه درهمه فانه ليس له من الامر شئ فدفعه .»

کسانی از مسند عبد بن حمید از مطرف نقل می‌کند که گفت: از مسجد که بیرون آمدم، مردی از پشت سرم با صدای بلند گفت: دامن لباست را جمع کن تا لباست پاکیزه مانده و از بین نرود، پشت سر او به راه افتادم، او دامنی بر تن و ردائی بر دوش وشلاقی در دست داشت و به نظر از اعراب بادیه‌نشین می‌آمد، پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: علی بن ابی‌طالب، امیرالمؤمنین هستند، تا اینکه به بازار شترفروشا رسیدند گفتند: بفروشید و قسم نخورید چون قسم خوردن سرمایه را از بین برده و برکت را نابود می‌کند، سپس به میان خرما فروشان رفت و در آنجا دخترجهای را دید که گریه می‌کند، پرسید چرا گریه می‌کنی؟ گفت این مرد، خرمائی را به يك درهم به من فروخت ولی آقايم آن را قبول نکرده و پس‌داد، امیرالمؤمنین (ع) به خرمافروش گفت، خرما را بگیر و درهمش را پس‌ده که (این دخترجه) از خود اختیاری ندارد.

و روایات دیگری در این زمینه وارد شده که بر اهل تحقیق پوشیده نیست.

بقیه از صفحه ۴۴

است از میراث یک سهم می‌برد؟ و مرد دو سهم می‌برد حضرت عسکری (ع) فرمودند: علت این موضوع، این است که مخارج سنگین جهاد در راه اسلام، و نفقه و مخارج منزل و دیه‌ای که برعهده عاقله است هیچیک از اینها برعهده زن نیست و همه اینها را اسلام به عهده مرد گذارده است عبدالله بن محمد، نهیگی می‌گوید پس از شنیدن جواب آن حضرت پیش خود گفتم من شنیده بودم سابقاً که ابن ابی العوجاء این سؤال را از حضرت صادق علیه السلام کرده و آن حضرت همین جواب را فرموده‌اند، در این حال حضرت عسکری (ع) رو به من کرده فرمودند: بلی پاسخهای همه ما یکی است. هنگامی که سؤال یکی باشد!

ادامه دارد

۱- وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۴۳۶ - ۴۳۷